

میراث فانی: به یاد کامران فانی

فرهاد طاهری

چند ماه پیش بود که بعدِ سال‌ها بی‌خبری از کامران فانی و در گرماگرم درگیری‌های پراضطراب تعلقات دنیایی، خبر «کامران فانی و سرای سالمندان» را در کمال ناباوری و حیرت خواندم. خبری که نخستین تأثیر غم‌انگیز آن دست‌کم در من شاید ایجاد نوعی شک و شبهه در ملاک‌های زیستن و انتخاب در زندگی بود؛ مطمئنم بسیاری چون من با خواندن چنین خبری، سخت دلواپس عمر باقی‌مانده خود و سرانجامش شدند. خبرها از کامران فانی البته مرتب می‌رسید؛ اخباری که در فحوای آن می‌شد متأسفانه از بعضی صفات بسیار رذیلانه در جامعه بی‌اخلاق و غیرانسانی امروز آگاه شد و به عیار واقعی و غش‌دار پرفریب و متظاهرانۀ شخصیت‌ها پی برد. در میانه آن همه اخبار، جای شکرش بود که خود فانی بی‌حواس بود و بی‌خبر از دنیای بیرون بیمارستان و خانه سالمندان. مرگ فانی، او را آرام کرد و از آن همه رنج ماه‌های پایان عمر رها کرد و همچنین مایۀ آرامش خاطر نزدیکان حقیقی و دوستانِ غم‌خوارش شد. از نگاه بعضی ما ماندگانِ پس از فانی، فرجام زندگانی او چه بسا تصویر روشن و سیمای سرنوشت غم‌انگیز بسیاری از ما باشد؛ یا شاید هم حکایت پایان زندگی فانی، آخر داستان زندگی بسیاری از ماست که پیش از روی دادن و روایت شدن، از آن مطلع شده‌ایم؛ از جمله من که این کلمات را نوشته‌ام و نیز شاید خوانندگانی که اکنون این نوشته را می‌خوانند.

۵۶۵

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

از فانی و جایگاه او در عالم کتاب و ترجمه و مرجع‌نگاری و ... بسیار گفته و نوشته‌اند. معتقدم درباره کرانه‌های ناپیدا کران آگاهی و دانستنی‌های کامران فانی و وسعت حیرت‌انگیز دانش او از فلسفه و ادبیات گرفته تا فیزیک کوانتوم و موسیقی و هنر و ... مطلقاً نیازی نیست من بنویسم. آنانی که کامران فانی را خوب می‌شناسند و شرح فضایل بی‌همتای او را به روایت داریوش شایگان، عباس زریاب خویی، پوری سلطانی، عبدالله انوار، بهاء‌الدین خرمشاهی، حسین معصومی همدانی، سعید حمیدیان و ... خوانده و شنیده‌اند، بی‌نیاز از هر سخنی در این باب هستند. همچنین لزومی هم نمی‌بینم تا برای کسانی که کامران فانی را نمی‌شناسند، یعنی از اهالی تفکر و اندیشه و کتاب نیستند و از فرهنگ معاصر ایران کاملاً بی‌اطلاع‌اند، از فانی بگویم. از طرفی، شاید صلاح نیز نباشد از خاطرات خود از او یا از تجربه‌هایم در محضرش و از ایام بسیار به یادماندنی همکاری با او در دانشنامه دانش‌گستر بنویسم. فانی بارها با لطف بی‌دریغ خود در گره‌گشایی کارم قدم پیش گذاشت و با حسن نظر و دلسوزی به اولیا و رؤسای فرهنگی نامه

نوشت و سفارش را کرد. میراث فانی نیز بی‌تردید در عرصه فرهنگ، مشی فرهنگی و آثار منتشرشده اوست. بقای فانی بی‌شک مایه از آن نوشته‌ها می‌گیرد و همیشه ماندگار است.

اما درباره کامران فانی آنچه به نظرم چندان بدان توجه نشده است (یا اگر هم بدان پرداخته‌اند، من بی‌اطلاعم)، شرح مدقانه منش فکری و شیوه گذران زندگی از منظر اوست یا به بیان دقیق‌تر، تأمل در «سلوک فانی» است. فکر کنم تعبیر «سلوک» در این موضع، گویاترین واژه و چه بسا پسند خاطر خود فانی است؛ چراکه او همین کلمه را در عنوان یکی از آثار خود بر دیگر کلمات هم‌معنای آن ترجیح داده است (سلوک روحی بتهوون، انتشارات آگاه). نخستین جنبه پررنگ این سلوک را باید در «بی‌اعتنایی‌های فانی» و «بی‌توجهی‌اش» به «خود» و به آداب و رسوم متعارف جامعه سراغ گرفت. فانی به هر آنچه در جلب منفعتی یا دفع مضرتی در زندگی خصوصی‌اش می‌انجامید، کمترین توجهی نمی‌کرد.

بر سر حق التألیف و حق الترجمة آثارش یا بابت پاداش و سخن مزد حضور در جلسه‌ای یا ایراد سخنرانی در محفلی، پرسشی نمی‌کرد و توقعی نداشت و ذهنش ذره‌ای متوجه این مسائل معیشت نبود. دوستی از امور مالی یکی از مؤسسات فرهنگی بسیار صاحب‌نام معتبر می‌گفت تأخیر جناب استاد فانی در وصول چک‌هایی که برای او صادر شده است، گاه حساب و کتاب ما را به هم می‌ریزد. خودم هم خاطره‌ای دارم؛ روزی پاکت حاوی دست‌نوشته مقاله‌ای را در فرهنگستان به گروه دانشنامه‌ای ادبی تحویل داده بود و همکاران در لابلای برگ‌های دست‌نوشته، چکی هم به نام کامران یافته بودند و سریع به دستش رساندند. او حتی به مرگ هم به نظرم بی‌توجه بود. یادم هست در مراسم «پرسه» مادر او نتوانستم حاضر شوم. شب همان روز به او تلفن کردم و درگذشت مادرش را تسلیت گفتم و عذرخواهی کردم. او چند کلمه تعارفی مختصر بر زبان آورد و با گفتن «آره دیگر» سخن را به موضوعی دیگر کشاند. سال‌ها بعد هم جلوه دیگر از چنین بی‌اعتنایی به مرگ را نشانم داد. چند روزی پس از درگذشت مادرم به او تلفن کردم تا بابت رساله دانشگاهی یکی از نزدیکان که او استاد راهنمایش بود، نکته‌ای را متذکر شوم. او از ماجرای سوک جاودان زندگی‌ام خبردار شده بود، اما کمترین اشاره‌ای بدان نکرد. من نیز مطلقاً تعجب نکردم و به دل نگرفتم. چنین بی‌اعتنایی‌های او، منشأ غفلت‌هایش از «خود در زندگی» نیز بود. فکر می‌کنم سبب اصلی رنج و تنگی و آسیب پایان زندگی‌اش هم دقیقاً از همین غفلت و ندانم‌کاری بود. بی‌اعتنایی‌های او همچنین در «رواداری چشم‌پوش خطای دیگران» و در ویرایش و بررسی و داوری آثار نویسندگان و مترجمان نیز خود را می‌نمایاند. جلوه این خصلت را معاشران فانی در تکیه کلام‌های «خوبه»، و «آره»‌های او بسیار به خاطر دارند و به‌یقین هم وقتی به تأییدهای

بی‌پشتوانه علمی و بی‌دقت نظر پی برده‌اند، دچار حیرت شده‌اند. به نظم سبب‌ها و زمینه‌های این «بی‌اعتنایی» را شاید بتوان از شیوه زندگی خصوصی فانی و نیز از وضعیت منش مذهبی خانوادگی او در ایران پس از انقلاب دانست. اصولاً کسانی که در زندگی فردی و خصوصی خود فاقد شریک دائم زندگی‌اند و کمترین مواجهه با سلیقه‌ها و آرای موافق و مخالف دارند و به گونه‌ای زندگی می‌کنند که رفتارها و ناپسندها و ناپسندهای آنان در معرض نقد و مخالفت و تشویق قرار نمی‌گیرد، معمولاً امور روزمره خود را به تساهل برگزار می‌کنند. همچنین مشی مذهب خانوادگی فانی به گونه‌ای بود که به مذاق بخش اعظم اذهان و زبان‌های مردم مذهبی جامعه پس از انقلاب در ایران خوش نمی‌آمد و چنین خانواده‌هایی در معرض انواع سخن‌های خوشایند و ناخوشایند و گاه تهمت و تحکم و اقوال تهدیدآمیز بودند. طبیعی است «بی‌اعتنایی» به آن اظهارنظرها، بهترین راه در پیش پای چنین خانواده‌هایی بود. بنابراین باید گفت در پیش گرفتن چنین شیوه‌ای در برابر اظهارات مردم مذهبی، به مرور چه بسا در سرشت و اخلاق اعضای آن خانواده‌ها به عادت همیشگی مبدل شده است. اما فراموش نباید کرد که «بی‌اعتنایی‌ها و بی‌توجهی‌های» فانی، برای او موجب منزلت و مسلک متعالی و مستغنی و زهداندیشانه در زندگی شده بود. وقتی منش و مشی این چنین او را در برابر زندگی شماری از مثلاً استادان و دانشگاهیان و نیز عمریافتگانی از همسالان کامران فانی یا سالخورده‌تر از او در میان طایفه اهل قلم و فرهنگ می‌گذاریم و می‌بینیم که چگونه به زندگی و شهرت و به چشم آمدن و مقام و جاه‌طلبی و ثروت و تملق و مریدبازی و تظاهر مشمئزکننده و نخ‌نما و ... چنگ زن دل بسته‌اند، تشخیص شخصیت کامران فانی بیشتر چشمگیر می‌شود. جالب اینکه چنین انسان کلابی‌اعتنا و بی‌توجه به هرچه، سخت دغدغه‌مند و متوجه و دل‌بسته «دانستن و آگاه شدن» بود. فانی در زندگی جز به «خواندن و نوشتن و آموختن» توجهی نداشت. او معتقد بود «همه ما فقط یک بار فرصت زیستن بر روی این کره خاکی را داریم برای زندگی. فرصتی که به معجزه می‌ماند و ممکن بود این فرصت را نیابیم. باید از آن استفاده کرد و آن این است که بیشتر باید خواند و آگاه شد و به دانستن متمایل شد..» (سخنرانی کامران فانی در شب بخارا، دوشنبه ۱۰ اسفند ۱۳۹۴).

جنبه دیگر سلوک فانی، پرهیز از «تملق و اغراق و غیرحقیقت‌گویی» در اظهارنظرها و قضاوت‌هایش بود. چندی پیش در جایی خواندم که یکی از بزرگان برگزیده کهنسال و کم‌نظیر در عرصه فرهنگ و عرفان و ادیان در محفل بزرگداشت خود درباره یکی از سیاستمداران علاقه‌مند به فرهنگ و ایران که دوست داشت کاری کند، اظهارنظری سراسر خلاف حقیقت بر زبان آورده بود. من آن سیاست‌پیشه دولتمرد روزگاران گذشته را می‌شناسم. چند باری هم از

نزدیک شاهد قوه تشخیص و درایت و توانایی اش بوده‌ام. در حسن نظر و نیت خیر و حبی که به امور فرهنگی داشت نیز کمترین تردیدی ندارم؛ اما نه چنان بود که آن بزرگ درباره اش گفت. من هرگز به یاد ندارم که فانی صفات «دانشمند و فرهیخته و فرهنگ پرور و یگانه و نادره دهر، ایران پرست و پژوهشگر کم نظیر و نابغه دوران و» را در اظهارنظرها یا به هنگام تقدیم کتابش به دیگران بی محابا و بی حساب و کتاب به کار برده باشد. اصولاً او اهل تعارف و زیاده‌گویی در این قبیل امور نبود. شاید ذکر خاطره‌ای معرف بهتر این خلق فانی است. بعد از تشییع پیکر استاد ایرج افشار در دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، من جناب فانی را تا منزلش رساندم. وقتی سوار ماشین شد، نخست شیشه را پایین کشید و سیگاری آتش زد. در راه، حرف‌ها به کلی درباره استاد افشار بود. بسیار مشتاق بودم که نظر فانی را بدانم. جالب بود که او مطلقاً به شیوه دوستان بسیار نزدیک استاد افشار در بزرگداشت و ستایش از او، به پرسش‌هایم پاسخ نداد. خیلی عالمانه و بدون کمترین شیفتگی دور از واقعیت، به تبیین جایگاه واقعی استاد افشار در عالم کتابداری مدرن پرداخت. همچنین درباره دیگر آثار و باقیات صالحات افشار بدون کمترین غلو و زیاده‌گویی، با انصاف و اعتدال سخن گفت.

اما تأمل انگیزترین وجهه سلوک فانی که به نظر او را بسیار ممتاز کرده است، طریقه تفکر او در قبال دنیای حال و گذشته گرداگردش بود. برای شرح این معنا، نخست باید کمی به تبیین مقوله «اعتبار و تشخص و محبوبیت و تأثیر» فرهنگی در زمانه معاصر پرداخت. اصولاً «اعتبار و تشخص و محبوبیت و تأثیر و جذابیت» آثار و شخصیت بسیاری از بزرگان روزگار در عرصه علوم انسانی (و به ویژه ادبیات و تاریخ و فلسفه و عرفان)، وابسته و منوط به محتوا و تشخص «موضوع» تحقیقات و نوشته‌های آنان است. بنابراین باید گفت مثلاً جایگاه بسیار والای بعضی از حافظ‌شناسان، حافظ‌پژوهان، فردوسی‌شناسان، مولوی‌پژوهان، سعدی‌پژوهان بزرگ و نامبردار و ...، بی تردید در وهله نخست از نفس و خود هویت «متون ادبی» و محبوبیت آن حاصل شده است. در گذر زمان نیز همین «اعتبار و محبوبیت» آن «متون ادبی»، مهم‌ترین سببی بوده است تا متن‌پژوهان و شارحان و مفسران و تأویل‌کنندگان آن متون ادبی، همواره در دیده و دل شیفتگان آن متون، محبوب و بزرگ باشند.

در تاریخ مطالعات و تحقیقات فرهنگی معاصر (در زمینه‌هایی که فانی صاحب نظر در آن بود) شاید بسیار به ندرت بتوان پژوهشگر و دانشمندی را یافت که بدون پشتوانه نظرگیر و شاخص «تحقیق و تأمل» در «متون ادبی و تاریخی و فلسفی و دینی» و بدون اهتمام زبانزد در شرح و تفسیر آرا در باب آن متون، به جایگاه «محبوبیت و اعتبار و شهرت و مرجعیت» دست یافته

۵۶۸

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶

سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶

آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

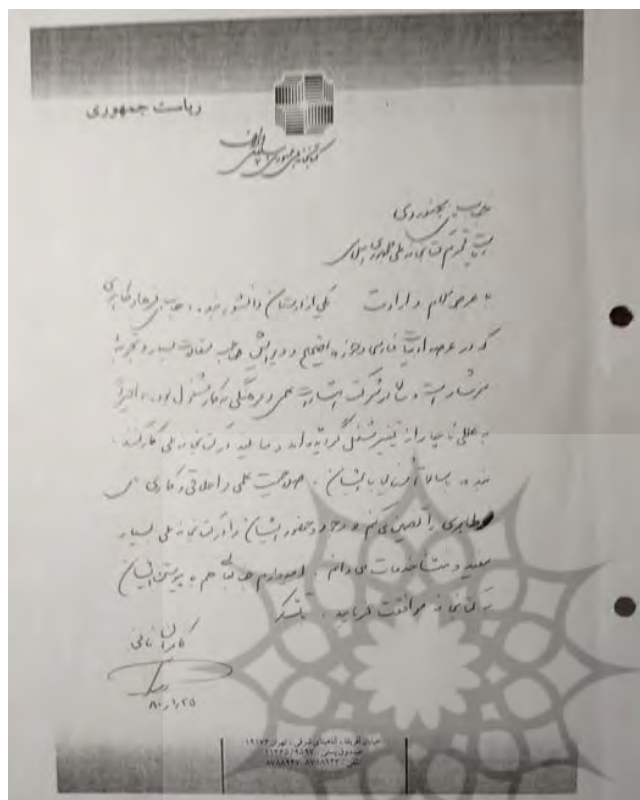
باشد. کامران فانی از این «به ندرت‌ها» بود. از طرف دیگر، شخصیت و آثار فانی، برکنار از سرسپردگی و تعصب نابخردانه (از نوع سره‌گرایان) و تعلق شیفته‌وار به رنگ و صبغه جغرافیا (اعم از بوم‌گرایی و زادگاه) و به تاریخ، ادبیات، زبان فارسی و دیگر مسائل و موضوعاتی بود که بتوان او را فقط در طبقه‌ای خاص گنجانند و بدان شناخت. از میان این مقولات، نحوه تفکر و مشی فرهنگی و آثار کامران فانی در زمینه زبان و ادبیات فارسی برای خود من بسیار جالب است. او در خاطرات خود گفته که شیفته ادبیات فارسی بوده و رشته پزشکی را به عشق تحصیل در ادبیات فارسی ترک کرده است؛ اما حاصل آثار قلمی او در زمینه ادبیات فارسی منحصر به چند مقاله‌ای است که حایز نکته‌ای درخشان یا مهم هم نیست. یادم هست وقتی خبر عضویت او در شورای فرهنگستان زبان و ادب فارسی منتشر شد، به او تلفن کردم و تبریک گفتم. از اینکه او را عضو فرهنگستان کرده بودند، اظهار تعجب کرد و به طنز گفت من در زمینه ادبیات فارسی نه تخصصی دارم و نه علاقه‌ای بدان!

۵۶۹

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶
سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶
آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴

از همه جالب‌تر اینکه من به یاد ندارم فانی در حین سخن گفتن یا در طی اظهارنظرها و سخنرانی‌های خود به شعری استناد کرده باشد. اصلاً ندیدم او شعر بخواند و نمی‌دانم شعرخواندن او چگونه بوده است. دغدغه اصلی و اصيل فکری فانی، صرفاً «آگاهی» بود. «آگاهی» بدون شرط تعلق و هویت جغرافیایی و تاریخی. این «آگاهی» را هم بیشتر در «تجدد و تمدن و نوگرایی و مفاهیم مدرن» و مصادیق آن (کتاب، ادبیات و فلسفه غرب، نقد کتاب، مرجع‌نگاری، فهرست‌نویسی، دموکراسی و ...) می‌جست. بنابراین او در هر کتاب یا شخصیتی اگر کمترین جلوه‌ای از «آگاهی» و «مفاهیم مدرن» را سراغ می‌یافت، بی‌تردید به سراغش می‌رفت. فرقی هم برای او نداشت؛ از ابن سینا، غزالی، ناصرخسرو، فخر رازی، آخوند خراسانی و حاج ملاهادی سبزواری گرفته تا بتهوون، چخوف، هنینگ، داریوش شایگان، احسان نراقی، فتح‌الله مجتبابی، ابراهیم گلستان، شاهرخ مسکوب، محمدحسن لطفی، گلی ترقی و ... (برای اطلاع از عناوین آثار او نک: ناهید حبیبی آزاد، «کتاب‌شناسی کامران فانی»، بخارا، ش ۱۱۱، ص ۸۶-۱۰۸).

اما پایان سخنم درباره فانی. در جایی از این جستار در احوالات فانی نوشتم که او حتی به مرگ هم بی‌اعتنا بود. در روز تشییع پیکر نحیفش در کتابخانه ملی این روحیه او در بی‌اعتنایی و بی‌توجهی به مرگ دیگران، گویی در همه تشییع‌کنندگان و آمدگان به آن محفل حلول کرده بود. در نظرم هریک از ما «فانی‌هایی» بودیم در تشییع پیکر فانی. نخستین بار بود در عمرم شاهد بدرقه پیکری بدون اشک بودم. دلم بسیار گرفت. تردید ندارم اگر در خواب او را می‌دیدم و درگذشتش را تسلیت می‌گفتم، با گفتن «آره دیگر»، سخن را به جای دیگر می‌کشاند ...



۵۷۰

آینه پژوهش | ۲۱۵ و ۲۱۶

سال ۳۶ | شماره ۵ و ۶

آذر و دی/ بهمن و اسفند ۱۴۰۴



نویسنده و کامران فانی در جلسه نقد و بررسی کتاب «بررسی تاریخ»، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۹۴